



جزوه مسابقه {نسیم مطهر}

تلخیصی از کتاب :

تعلیم و تربیت در اسلام

استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

« گرامیداشت هفته معلم »

مقدمه :

مسأله اول در تعلیم و تربیت مسئله پرورش عقل و فکر است که خود دارای دو مسئله پرورش عقل و پرورش علم می باشد. علم همان آموزش دادن است. تعلیم عبارت است از یاد دادن. آن یادگیری که هم زمینه رشد عقلانی و استقلال فکری در انسانها را به وجود آورد و هم آن علمی مطبوعی است که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می گیرد یعنی قوه ابتکار شخص که این علم انسان را به انسان آرمانی و متعالی برساند و قدرت و قوه تجزیه و تحلیل را در او افزایش دهد. تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان پذیر نیست. مایه اصلی تفکر، تعلیم و تعلم است. چنانچه دین مبین اسلام تفکر و تعلیم را عبادت دانسته است « اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ التَّفَكُّرُ » آیاتی بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که اسلام انسانها را دعوت به تعلیم و تربیت می کند (سوره علق. آیه 9 سوره زمر. آیه 8 سوره قصص. آیه 2 سوره جمعه. آیه 269 سوره بقره) و بسیاری از آیات دیگر. این آیات نمونه ای گویبار از بهترین شاهد بر عنایت فوق العاده اسلام به تعلیم و تعلم است. چنانچه خود پیامبر اسلام (ص) فرمودند: « بالتعلیم اِرسِلْتُ. من فرستاده شدم برای تعلیم ».

با توجه به مطالب فوق در می یابیم که هدف اسلام و جزو خواسته های اسلام عالم بودن امت اسلامی است چنانچه در حدیث نبوی « طلب العلم فریضه علی کل مسلم » به صراحت بیان شده است.

تربیت عقلانی انسان :

اسلام علاوه بر پرورش عقل به تربیت عقلانی انسان نیز تاکید دارد بدین معنی که با استفاده از قوه عقل و استنباط انسان بتواند سبک و سنگین چیزی را بسنجد، ارزیابی کند و سپس بهترین آن را انتخاب نموده و از آن پیروی نماید. مصداق بارز چنین سخنی آیه شریفه « فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیم الله و اولئک هم اولوالالباب » (زمر 17 و 18).

از این آیه کاملاً پیداست که یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان همین تمیز و جدا کردن سخن راست از دروغ، سخن ضعیف از سخن قوی، سخن منطقی از سخن غیرمنطقی و خلاصه غربال کردن است. چنانچه پیامبر اکرم (ص) در حدیثی می فرماید : کفی بالقرء جهلاً ان ینحدث لکل ما سمع. برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود نقل می کند (خوش باوری).

جهل غالباً در احادیث در مقابل علم نیست در مقابل عقل است. یعنی بی فکری نه بی علمی. برای بی فکری و حساب نکردن انسان کافی است که هرچه را می شنود باور و نقل کند.

قرآن اساسش بر مذمت کسانی است که اسیر تقلید و پیروی از آباء و گذشتگان هستند و تعقل و تفکر نمی کنند تا خودشان را از این اسارت آزاد بکنند هدف قرآن از این مذمت، تربیت است. بیدارسازی بشر است تا بتواند مقیاس و معیار تشخیص خود را عقل و فکر قرار دهند نه صرف تقلید محض در یادگیری.

روح علمی :

میان عالم بودن و روح علمی داشتن فرق است. عالم واقعی کسی است که روح علمی او توأم باشد با علمش و مقصود از روح علمی این است. علم اساساً از غریزه حقیقت جویی سرچشمه می گیرد و خداوند انسان را حقیقت طلب آفریده است. یعنی انسان می خواهد حقیقت را آنگونه که هست بفهمد و درک کند اگر انسان خود را نسبت به حقایق بی غرض و بی طرف نگه دارد و بخواهد حقیقت را آنچنان که هست کشف کند نه اینکه بخواهد حقیقت آن طوری باشد که او دلش می خواهد که این خودش منشاء گمراهی انسان است اگر غیر این باشد دارای روح علمی است.

روح علمی یعنی روح حقیقت جویی، روح بی غرضی و طبعاً روح بی تعصبی، روح خالی از جمود و روح خالی از غرور. یک عالم نباید تعصب و جمود فکری داشته باشد. یک عالم نباید خیال کند آنچه که او دارد تمام علم همان است. بلکه باید به اصل « و ما اوتینم من العلم الا قليلاً » اسرا / 85 آگاه باشد. در حدیثی هست که علم سه وجه است یا سه مرحله. مرحله اول تکبر به انسان دست می دهد خیال می کند دیگر تمام حقایق عالم را می داند (تکبر). در مرحله دوم می فهمد که اینطور هم نیست می آید پایین و کوچک می شود (تواضع) و در مرحله سوم می فهمد که نسبت به آنچه باید بداند هیچ نمی داند « لا یعلم شیئاً ».

دوره شکوفایی :

اساس تربیت در انسان باید بر شکوفا کردن روح باشد مسلماً در این میان بین دوره های مختلف زندگی تفاوت هایی وجود دارد بعضی از دوره تناسب و موقعیت های بسیار بهتری برای شکوفا شدن استعداد ها دارد و آن دوره که احادیثی بسیار به آن عنایت شده دوره 7-30 سالگی است. این دوره برای شکوفایی استعدادهای علمی، دینی، اخلاقی و ... بسیار مناسب است و لهذا بهترین دوران عمر هر کسی همان دوران محصل بودن و دانش آموزی است.

انسان باید علاوه بر شکوفایی روحی و معنوی، باید به پرورش قوای جسمانی خود نیز توجه ویژه ای داشته باشد چرا که تن پروری و جسم پروری در اسلام مذموم است. چنانچه در ترجمه دعایی می خوانیم «خداوند تا زنده ایم ما را از گوش و چشم و نیرویمان بهره مند ساز و در چشم نور و در دینم بینش قرار ده». از این نظر است که تقویت و تربیت جسم برای انسان از نظر اسلام هدف نیست بلکه به عنوان وسیله ای برای پرورش روح سالم است. در کنار ابعاد استعدادی، استعداد اصیل در انسان به نام استعداد دینی است که آن را به حس، تقدیر، و پرستش تعبیر می کند و اسلام در این زمینه دستورات زیاد دارد که عبادتها، تذکرها، دعاها، خلوتها، انساها، استغفارها و توبه ها از جمله این زمینه هاست.

فعل اخلاقی :

معیار فعل اخلاقی چیست؟ در انسان برخی کارها هست که فعل غیرطبیعی و اخلاقی شمرده می شود مثلاً ایثار. با اینکه اخلاق هم خود نوعی تربیت است و به معنی کسب خلق و حالت و عادت می باشد و با تربیت متفاوت است و تربیت مفهوم پرورش و ساختن را می رساند و بس. در مفهوم تربیت قداست وجود ندارد چرا که تربیت جانی یک نوع تربیت است و تربیت حیوانات نیز نوعی تربیت اطلاق می شود. اما در مفهوم اخلاق قداستی نهاده شده است که در مورد حیوانات به کار نمی رود. اخلاق اختصاص به انسان دارد. معیار فعل اخلاقی برابر نظریات مختلف عبارتند از الف) دگردوستی البته دگردوستی که در آن خودخواهی و تکبر نباشد و به صورت طبیعی باشد مثل محبت مادرانه. ب) حسن و قبح ذاتی افعال: طبق این نظریه ملاک تشخیص قوه عقل انسان بوده که حسن و قبح افعال انسان را تمیز می دهد. ج) الهام وجدان: این نظریه متعلق به کانت بوده، وی مطلق بودن فعل را فعل اخلاقی می داند. یعنی انسان کاری را به خاطر انجام تکلیفی انجام دهد فعلی که از هر قید و شرط و غرضی مجرد و منزله باشد و هیچ منظوری جز جنبه تکلیفی از انجام آن در کار نباشد و انسان آن را به حکم وظیفه انجام دهد و در واقع این نظریه مکتب تکلیف است.

د) دگردوستی اکتسابی : یعنی انسان به حکم طبیعت چنین حالتی ندارد بلکه آن را کسب می کند.

ه) رضای خدا : در این نظریه آن فعلی اخلاقی است که هدف و انگیزه اش رضای حق باشد در این مکتب مسأله «خود» نفی می شود

ی) عقل دوراندیش : نظریه غالب مادیون است و راسل هم از آن دفاع می کند وی اخلاق را ناشی از فکر دوراندیش می داند وقتی انسان دوراندیش بود حساب می کند که مصلحت او در این است که رعایت نوع را بکند. بر طبق این نظریه فعل اخلاقی انسان احساسات خودپرستانه است.

دین تنها ضامن اجرای اخلاق است، دین مؤید و نیرو و پشتوانه ای برای اخلاق می باشد. حتی خود فرنگیها معتقدند که اخلاق منهای دین پایه ای ندارد. هیچ یک از مکاتب اخلاقی غیردینی در کار خود موفقیت نیافته اند. مکاتب اخلاقی از قدیم بیشتر مذهبی بود و به هر نسبت که از دین و ایمان ضعیف گردیده اند، عملاً دیده شده است که اخلاق بشری پایین آمده است. همه نظریات وقتی درستند که یک حقیقت و اعتقاد مذهبی پشت سر آنها باشد. خدا سرسلسله معنویات است و اعتقاد مذهبی پشتوانه مبانی اخلاقی است. تمامی این نظریات به نوعی به خدا و عدل الهی اعتقاد دارند اگر بر مبانی اعتقاد به خدا قرار گیرد همه اینها را می توان قبول کرد و همه را می توان درست تلقی کرد.

بنابراین در اصول تربیتی آن ریشه اصلی که همان اعتقاد به خداست و در پرتو اعتقاد به خدا هم احساسات نوع دوستانه و هم حس زیبایی را تقویت داد و هم اعتقاد به روح مجرد و عقل مجرد و عقل مستقل از بدن را تقویت کرد و هم حتی از حس منفعت جویی انسان استفاده کرد.

مجموعه دستورهایی اسلام بر سه بخش اساسی است.

بخش اول اصول عقاید که عقلیات یا فکریات است.

بخش دوم : نفسیات است که از آنها به اخلاق تعبیر می گردد.

بخش سوم : بدنیات یا فعلیات است که از آنها به احکام تعبیر می شود.

در خود قرآن، کرم نیز یک سلسله توصیه ها و دستورهای اخلاقی است.

نظریه نسبت اخلاق :

ما نمی توانیم یک طرح اخلاقی برای همه افراد بشر آن هم در همه زمانها ارائه کنیم و هر طرح اخلاقی از طرف هر مکتبی (اعم از اسلام و غیر اسلام) عرضه بشود باید محدود به منطقه خاص، به زمان خاص و به شرایط خاص معطوف شود.

بین اخلاق و رفتار فرق است. اخلاق عبارت است از یک سلسله خصلتها، سجایا، ملکات اکتسابی که بشر آنها را به عنوان اصول اخلاقی می پذیرد و یک امر ثابت، مطلق، همگانی و همیشگی است. ولی رفتار انسان از پیاده کردن همان روحیات در خارج، در شرایط مختلف، مختلف می شود و باید هم مختلف باشد و به عبارت دیگر مظاهر و مجالس اخلاق انسانی در شرایط مختلف، مختلف است در یک جا انسان یک عکس العمل نشان می دهد و در جای دیگر جوری دیگر. نه اینکه انسان در همه جا یک جور باشد.

در نهج البلاغه جمله است که می فرماید: « »

«بهترین خصلتها و خوبیهای زنان همان بدترین خصلتهای مردان است». یعنی چیزهایی که برای زن بهترین خصلت است برای مرد بدترین خصلت است. سه چیز را ذکر می کند. الزهو (تکبر)، الجین (ترسو بودن) و البخل (بخیل و ممسک بودن). با وجودی که تکبر یک نوع بیماری روانی برای مرد تلقی شده و بخل و پول دوستی و مال دوستی بدترین خصلت برای مرد است، اما در نهج البلاغه بهترین خلق و خوی زن است و زن باید این سه خصلتها را داشته باشد. بعد حضرت توضیح می دهد که زن وقتی متکبر باشد انسان بیگانه را به خود راه نمی دهد و اگر بخیل باشد مال خود و شوهر خود را نگهداری می کند و اگر ترسو و جبن باشد از هر حادثه ای که پیش می آید کنار می کشد و احتیاط می کند.

شجاعت و دفاع در اسلام :

در اسلام دو نوع دفاع وجود دارد یکی دفاع از حق به معنی حقیقت و دیگر دفاع از حق به معنی حقوق اجتماعی. آنجا که حقایق در اجتماع پایمال می شود پای امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با منکرات و ترویج و اشاعه آنچه که اسلام آن را نیک می شناسد در میان می آید بر همگان مرد و زن واجب می شود. نص قرآن کریم است که امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به مردها ندارد : المومنون و المومنات بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَمُرُّونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (توبه / 71). پس در دفاع از حقیقت هیچ فرقی میان مرد و زن نیست و هر دفاعی اولین شرطش شجاعت و قوت و نیرومندی است. و همچنین در دفاع از حقوق اجتماعی که یک اصل مسلم در اسلام است اختصاص به زن یا مرد ندارد «

لَا تُصِئُ اللَّهُ الْحَيَّةَ بِالسَّهْمِ مِنَ الْقَهْلِ، إِلَّا مَنُ ظَلِمَ» خدا فریاد کشیدن و بدگویی را دوست نمی دارد مگر در مورد مظلوم (نساء / 148)

پیوند عبادت با برنامه های تربیتی

عوامل تربیت صحیح و کسب اخلاق صحیح از نظر اسلام به دو نوع است عامل اول تعقل، تفکر و علم است و حکم چراغ را برای انسان دارد.

عامل دوم که در اسلام روی آن زیاد تأکید شده است تقوا و تزکیه نفس است که در خود قرآن هم به آن تصریح شده است. تقوا و تزکیه موجب پرورش اراده انسان می شود و اراده را برای انجام بهتر امور آماده می کند. تقوا و تزکیه نفس به اراده انسان قدرت و توانایی به کار بستن می دهد و تا حدودی در مکتبهای غیرمذهبی هم هست. عامل سوم مسئله عبادت است به عنوان یک عامل برای تربیت و کسب اخلاق فاضله. همان طور که تفکر و تعقل جهت روشن شدن فکر برای قوه عاقله، و تقوا و تزکیه نفس برای تقویت نیروی اراده انسان می باشد عبادت نیز برای تقویت عشق و علاقه معنوی و ایجاد حرارت ایمانی در انسان است. ایمان به خودش به نوبه خود منشأ عبادت است. عبادت هم تقویت کننده ایمان است که در متون اسلامی زیاد تصریح شده است یعنی تأثیر متقابل ایمان و عمل به یکدیگر. روح عبادت تذکر است یعنی یاد خدا بودن و از غفلت خدا خارج شدن «اقم الصلوة لذكری» عبادت که برای تذکر است در اسلام به عنوان فریضه و نافله زیاد توصیه شده است و اسلام با موجباتی که روح عبادت یعنی تذکر را از میان می برد نیز مبارزه کرده است. دو چیزی که موجب انصراف و غفلت انسان از خدا بشود ممنوع (مکروه یا حرام) است: افراط در خوردن و گفتن و یا افراط در خوابیدن.

روح عبادت ارتباط و پیوند با خدا و شکستن دیوار غفلت و توجه به خداست. یکی از مهمترین خصوصیات شکلی که اسلام به عبادت داده، مسئله تمرین ضبط نفس در هنگام عبادت است. نماز واقعاً عبادت عجیب و جامعی است. نماز بسیاری از اصول تربیت اسلامی را در خود گنجانده است خوردن، آشامیدن، خندیدن در آن ممنوع است گریستن برای غیر خدا خرابش می کند. غلبه بر تمایلات نفس، تسلط بر احساسات خود، کنترل نگاه از اهم اصول تربیتی است که در ادای نماز به آن باید توجه کرد و این حالت انضباط جسمی و روحی است. انضباط جسمی مثل همین که در حال نماز به چپ و راست و یا پشت سر نگاه نکنید، از نظر روحی هم نباید اسیر احساسات بشوید. اصول دیگری که در باب نماز باید رعایت شود وقت شناسی، مسالمت طلبی و صلح جویی با مردم که ذکر سلام (السلام علینا و علی عبادالله الصالحین) طرح کننده این مسائل می باشد که در متن تعلیمات نماز آمده است.

نیت :

از مسلمت فقه اسلامی است که روح عبادت به طور کلی در آن است پیغمبر اکرم (ص) فرمود: لا عملَ إلا بنیة. (کاری که از روی نیت، قصد و آگاهی و انتخاب و توجه به هدف پیدا شود با ارزش است. اسلام هیچ عبادتی را بدون نیت نمی پذیرد و نیت از نظر اسلام دارای دو رکن است. یکی اینکه عمل باید از روی توجه باشد نه از روی عادت. انسان در انجام امور باید ذهنش را متمرکز کند و به آن توجه داشته باشد رکن دوم اخلاص است و اینکه انگیزه انسان از عمل چیست. بنابراین دو رکن نیت این است 1- چه می کنم 2- برای چه این کار می کنم. « چه می کنم» اصل نیت است که حتماً باید برای نزدیکی به خدا و رضای او باشد. نیت آنقدر اهمیت دارد که اگر خود عمل را و نیتی که توأم با عمل است اندازه گیری کنند جنبه نیت بر پیکر عمل رجحان دارد. پیامبر اکرم فرمود: نیت المؤمن خیر من عمله. نیت مومن، از عملش، بالاتر است.

سه نوع اخلاق در جوامع اسلامی :

1-

2-

3-

کرامت نفس در قرآن و حدیث :

در بسیاری از تعبیرات اسلامی حالت ادراک عظمت و اهمیت خود و یا مناعت و احساس شرافت، تحت عنوان «عزت نفس» بیان شده است . عزت از آن مومنان است و اوست که عزیز باید باشد و عزت شایسته اوست و او شایسته عزت است. این یک نوع توجه دادن به نفس می باشد. در حدیثی نبوی است « اگر حاجتی به دیگران دارید از آنها بخواهید ولی با عزت نفس بخواهید.

مسأله عزت و سیادت آنقدر ارزش والای دارد که اصلاً زندگی بدون آن معنی ندارد به همین تعبیر شعار معروف حضرت سید الشهداء در روز عاشورا که فرمودند: () «

تعبیر دیگری بنام «نفاست نفس» است یعنی روح انسان به منزله یک شیء نفیس تلقی شده و اخلاق خوب به عنوان اشیاء متناسب با این شیء نفیس و اخلاق رذیله به عنوان اشیاء نامتناسب با این شیء نفیس که آن را از ارزش می اندازد تلقی گردیده است.

در این تعبیر انسان دارای سرمایه بسیار پرارزش تلقی شد که آن همان خود اوست. مثلاً امیرالمومنین در نامه ای در نهج البلاغه خطاب به امام حسن (ع) می فرماید: « نفس خویش را از هر پستی بزرگ بدار». نفس انسان آنقدر ارزش دارد که هیچ چیزی با آن برابری نمی کند . انسان دارای دو «خود» یک خود واقعی و حقیقی و یک خود مجازی است که خود محاذ، ناخده است و مبارزه با نفس که ما می گوئیم در واقع مبارزه خود با ناخود است.

ریشه الهامات اخلاقی

عجز و ناتوانی برای انسان آفت است نه کمال. در مقابل صبر، شجاعت انسان است، خویشتن داری نیرو و قوت است. زهد ثروت است یعنی یک نوع ثروت، زهد داشتن است که انسان به دیگران محتاج نباشد و الورع جنبه و پارسایی سپر انسان است.

در حدیثی از تحف العقول، امام سجاد (ع) در باب کرامت فرمود: « هر که نفس او برایش بزرگوار است دنیا در نظرش کوچک می شود».

در متن زندگی دنیوی بشر دو سلسله مسائل وجود دارد: 1. مادی 2. معنوی و یکی از تفاوتهای اساسی انسان و حیوان هم در این است گرچه آب و نان برای انسان مهم است ولی چیزهایی مثل آزادی، آزادی اجتماعی و آزادی عقیده هم ارزش دارد انسان از نیل به اهداف مادی خود لذت می برد و از نیل به اهداف معنوی خود نیز لذت می برد. لذات مادی به یک عضو خاص بستگی دارد و به علاوه با یک عامل مادی خارجی ارتباط دارد مثل لذت خوردن اما لذتهای معنوی به عضو بستگی ندارد و محل خاص برای لذت بردن وجود ندارد. مثل لذت افتخاری که برنده یک مسابقه دست می دهد. فلاسفه اعتقاد دارند لذات سه قسم است: 1. جسمی 2. عقلی 3. واسطه ای یا وهمی. که انسان باید دنبال لذات عقلی، باشد نه وهمی.

خودشناسی :

ریشه الهامات اخلاقی در اسلام خودشناسی است. برای سوق دادن انسان به سوی اخلاق حسنه و یا ارزشهای عالی انسان و متوجه نمودن آن به نوع درون گرایی است که به کشف حقیقت وجودی خود و یا خود عقلانی منجر می شود و آن گاه احساس می کنی که شرافت خود را دریافته ای. وقتی انسان را به باطن ذاتش سوق می دهی وقتی انسان خودش را می بیند شرافت و کرامت خویش را احساس می کند این دیگر درس نمی خواهد بلکه از خود الهام می گیرد احساس می کند که پستی و دنائت و دروغگویی و نفاس با روح او سازگار نیست.

این است که انسان با نوعی معرفه النفس، با توجه به نفس، الهامات اخلاقی را دریافت می کند که همان درک «خود» برای آن کافی است و معنی « (شمس / 7-10) در آن، متحلی می شود.

عذاب وجدان :

معنی وجدان و الهامات وجدانی: تذکر نفس، توجه به خود و با توجه به خود درک کردن اینکه چه چیزی ملایم و مناسب با این گوهر است و چه چیزی متضاد آن است همین حالت به نام عذاب وجدان است که در همه مردم کم و بیش وجود دارد و رضایت و نارضایتی انسان در عمق وجدان و جان خود از سلسله کارهای وجدان می باشد که هر زندان خارجی بدتر است چقدر از جانبها بوده اند که خودشان به پای میز محاکمه آمده اند و گفته اند مرا بکشید و این همان احساس عذاب وجدان است خلبان هیروشیما، کارش به دارالمجانین، کشید این الهام فجور و تقوا ناشی از همان ادراک ذات است.

توسعه فردی :

انسان دارای دو نوع «من» است: یکی «من» ملکوتی یعنی همان که در قرآن از آن « (حجر / 29) تعبیر شده است و در حیات و بقای خود نیاز به طبیعت نیست. خصوصیت انسان همین است که یک موجود صاحب مقامات و مراتب است انسان در عالیترین درجه خود یک فرشته است و بلکه از آن بالاتر. همانطور که میان فرشتگان جنگ و تنازع و من و مایه وجود ندارد انسان هم در آن مرحله وجودی خویش میان خود با افراد دیگر من و مایه نمی بیند همه مثل پاره های نور هستند که با یکدیگر تزاومی به هیچ شکل ندارند. ولی وقتی به درجات دانی و طبیعی «خود» می رسد به حکم ضیق و تزاومی که در طبیعت هست هر منی خود به خود برای حفظ و بقای خویش کوشش می کند و طبعاً دیگران را نمی کند. «من» هر منی در مقابل «من» های دیگر است یعنی آن حالت انحصارطلبی و فقط خود را دیدن و غیر را ندیدن که لازمه «من» طبیعی انسان است. به تعبیر علامه طباطبایی انسان یک موجود استخدام گر است یعنی می خواهد موجودات دیگر و از جمله انسانهای دیگر را در استخدام خود بیاورد و به هر موجودی به چشم ابزار و وسیله نگاه می کند و همه چیز را برای خود می خواهد.

ازدواج اولین مرحله خروج از خود فردی و یا من طبیعی است. در ازدواج است که مجموع دو خود یک خود می شود. در شرایط به هم علاقه پیدا می کنند تا وقتی که رابطه زوجین با یکدیگر رابطه شهوانی یعنی رابطه جنسی است قهراً اینها به هم به چشم ابزار نگاه می کنند. ولی مسأله زوجین و کانون خانوادگی و فلسفه خانوادگی در روح خانوادگی عبارت است از روح مافوق غریزه جنسی که میان دو نفر پیدا می شود یعنی شخصیت یکدیگر را دوست دارند و عقله خانوادگی و و محبت میانشان هست و روز به روز شدیدتر می شود. تجربه نشان داده است که افرادی که در تمام عمر به خاطر هدفهای معنوی خود مجرد زندگی کرده و نخواسته اند زن و بچه داشته باشند که مانع رسیدن آنها به معنویات باشد در همه آنها یک نوع نقص وجود داشته است. گویی همه کمالات روحی در مکتبها و مدرسه ها حاصل نمی شود. بلکه در عمل باید با آن درگیر شود تا آن را کسب نماید. یعنی تشکیل خانواده که یک نوع علاقمند شدن به سرنوشت دیگران است و یکی از علل اینکه در اسلام ازدواج یک امر مقدس و یک عبادت تلقی شده همین است. « (دشمن داشتن کافر ناشی از دوست داشتن دیگران و خیرخواهی برای دیگران است نه ناشی از بدخواهی برای آنها. تاحدی به کافر می توان احسان کرد ولی به این شرط که این احسان اسائه به دیگران نباشد، اسائه به انسانیت نباشد به ضرر مصالح بشریت نباشد و اما احسان به کافر که مستلزم تضعیف اسلام و مسلمین باشد حرام است. اینجاست که اساساً دایره خارج شدن انسان از مرز خودخواهی به هیچ چیز حتی به انسان محدود نمی شود. تمام عالم وجود هستی را در بر می گیرد. خروج از خودپرستی به معنی واقعی، آن وقت حقیقت پیدا می کند که در یک مرز، متوقف نشود حتی مرز انسانها.

مکتب تربیتی انسانی :

آن مکتبی که در خدمت انسان بوده و منظوری بیرون از انسان ندارد، هدف او به سعادت رساندن و تکمیل انسان است. این مکتب باید بر اساس پرورش استعدادها و نیروهای انسانی و تنظیم آنها باشد. وظیفه این مکتب دو چیز بیشتر نیست. یکی اینکه در راه شناخت استعدادهای انسانی انسان و پرورش دادن آنها کوشش کند و دوم اینکه نظامی میان استعدادهای انسانی برقرار نماید که چون انسان از یک نوع آزادی خاص در طبیعت برخوردار است در اثر این نظام هیچگونه افراط و تفریطی حکم فرما نباشد. یعنی هر نیرو و استعداد خط خودش را برد و به بقیه تجاوز نکند.

استعداد ها و پرورش انسان در دو چیز است. استعدادهای فردی و اختصاصی و استعداد اجتماعی که در آن دیگران نیز شرکت دارند و (امور جسمانی) پرورش جسم در حدود پرورش علمی، بهداشت، سلامت و تقویت جسم که جسم نیرو بگیرد یک کمال است. مثلاً امیرالمومنین (ع) نیرومند بوده و نیروی بدنی داشته است و این جزء کمالات آن حضرت می باشد. در اسلام آن نوع تن پروری بد است که نفس پرور و شهوت ران باشد یعنی به دنبال تمایلات نفسانی خود باشد و ربطی به مسأله رشد جسم ندارد. در واقع غیر از مسأله رشد دادن و پرورش واقعی نیروهای جسمانی است. در مکتب تربیتی اسلام پرورش جسم جزء اصول است.

در میان استعدادهای مخصوص انسان در درجه اول استعداد عقلانی است اسلام برخلاف مسیحیت و یا سایر ادیان که عقل را به عنوان وجود مزاحم و یا مانع دین می بیند یک دین طرفدار عقل است و به نحو شدیدی هم روی این استعداد تکیه کرده است و در باب تفکر و تعقل آیات قرآن زیاد است (زمر آیه 17 و 18) در سنت اسلامی و بالخصوص روایات شیعی نیز به عقل و تعقل اهمیت زیادی داده شده است در کتب های شیعی مثل کافی و بحار جهل را در برابر عقل قرار داده اند. در حدیثی در کتاب کافی هست که خداوند دو حجت دارد: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر انبیاء هستند و حجت باطن عقول مردم. جهل که در این حدیث آمده نیز نقطه مقابل عقل است و عقل در روایات اسلامی آن نیرو و قوه تجزیه و تحلیل است و در حدیث « حکمت گمشده مومن است » زیاد بر روی آن تأکید شده است.

دو جمله از بوعلی سینا در این زمینه در کتاب [اشارات] او است یکی اینکه هر کس عادت کرده حرف را بدون دلیل قبول کند او از لباس آدمی بیرون رفته؛ یعنی آدم حرف را بدون دلیل نمی پذیرد. نقطه مقابلش، کسانی که عادت دارند هر چیزی را بی دلیل انکار کنند این هم بد است. دیگر اینکه اگر یک چیز عجیبی شنیدی مادامی که دلیلی بر امکان یا عدم امکانش نداری رد نکن و قبول هم نکن. بگو ممکن است باشد. انسان واقعی آن است که قبول و ردش بر معیار دلیل باشد هر جا که دلیلی نداشته باشد « لا ادري » و « نمی دانم » بگوید. ولی به عقل نباید اکتفاء کرد عقل را باید با علم توأم کرد چون عقل یک حالت غریزی و طبیعی دارد که هر کسی دارد ولی علم، عقل را تربیت می کند و عقل باید با علم پرورش پیدا کند.

در نهج البلاغه از علم به «عقل مسموع» و عقل به « علم مطبوع» تعبیر شده است با این تفاوت که یکی را گفته اند « مطبوع» یعنی فطری و دیگری را « مسموع» یعنی اکتسابی. اسلام از نظر تربیت، راهش، طرفدار، از پرورش، و رشد دادن، و استقلال بخشیدن به عقل است نه کوبیدن و خاموش نمودن آن.

تحقیر عقل و علم و مسأله معاش.

عده ای علم و عقل و همه چیز را به چشم یک ابزار برای جلب مادیات زندگی می نگرند وقتی یک کسی فکر می کرده از مردم دیگر عاقلتر و عالتر است دیده خیلی از بی سوادها و نادانها در زندگی جلو افتاده اند شروع کرده شلاق فحش را به جان عقل و علم کشیده است آن شعر عبید زاکانی در این خصوص معروف است :

ای خواجه تا بتوانی طلب علم کانداز طلب راتب یک روزه بمانی

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی.

انتقاد از زمان خودش است که در زمان من علم ارزش ندارد و ارزش یک مطرب، ده برابر ارزش یک عالم است. انسان نباید علم و یا هوش را با مقیاس پول و ثروت بسنجد و بگوید اگر اینها منشا گردآوری، یوا، و ثروت است خوب است

تعقل از نظر معتزله و اشاعره :

بزرگترین ضربتهایی که در تاریخ اسلام به تعقل مسلمین وارد شده از ناحیه دو جریان مکتبی معتزله و اشاعره بوده است. معتزله طرفدار این شدند که عقل، خودش می تواند یک مقیاس باشد برای درک اصول عقاید اسلامی و ما همه مسائل را در درجه اول باید به عقل خودمان عرضه بداریم و عقل برای انسان یک مقیاس صددرصد قطعی است و اشاعره طرفدار تعبد و تسلیم محض شدند و گفتند عقل حق فضولی در مسائل اسلام را ندارد. معتزله معتقد شدند که کارها فی حد ذاته دارای حسن ذاتی است یا دارای قبح ذاتی و عقل انسان نیز حسن و قبح آن را درک می کند و از اینجا حکم اسلامی را کشف می نمایم. چون حکم اسلام نمی تواند جدا از عقل باشد. اشاعره هم گفتند اصلاً اشیاء حسن و قبح ذاتی ندارد و عقل هم در این جور مسائل درکی ندارد حسن و قبح ها شرعی است هر چه که خدا امر کند چون او امر کرده خوب هست که چون معتزله معتقدند چون خوب است خدا امر کرده است در مورد نهي هم چنین است در اینجا بود که تعقل در يك جناح قرار گرفت و تعبد محض در يك جناح دیگر و این جریان فوق العاده در اسلام اوج گرفت.

کلمه سنی :

به افرادی که تابع گذشته هستند می گویند «سنّتی». کلمه «سنّی» «یعنی سنّتی» کسی که تابع سنت است نه تابع فکر و تعقل. منتها چون سنت را سنت نبوی می دانستند این کلمه یک قداست خاصی پیدا کرد. سنّتیها را که امروزه سنی می گویند در مقابل شیعه نیست. ما خیال می کنیم سنی کسی که معتقد به خلافت بلافضل ابوبکر است و شیعه کسی که به این امر معتقد نیست. کلمه سنی در ابتدا در مقابل شیعه وضع نشد در مقابل معتزله که معتقد بودند که عقل برای انسان یک مقیاس صد درصد قطعی است وضع شد. وقتی می گفتند این سنی است یعنی معتزلی نیست ولی امروز ما معتزله و اشاعره را هم می گوئیم سنی.

بزرگترین علمای ضد عقل و تعقل بیروان احمد حنبل هستند که در رأس آنها ابن تیمیّه است وی کتابی در تحریم منطق نوشت و معتقد بود که اصلاً خواندن منطق حرام است تا چه رسد به فلسفه. نهضت وهابگیری هم که تقریباً در يك قرن و نیم پیدا شد (دنباله اندیشه ابن تیمیه هستند) ریشه این نهضت هم نهضت ضد عقل است و شدیداً منطق و فلسفه را تحریم می کند و خیلی به اصطلاح سنّتی هستند یعنی ظاهری و ظاهر پرست و قشری می باشند.

علامه امینی استرآبادی در کتاب «فوائد المدینه» در تاخت تازی به علمای شیعه که تعقل را وارد اسلام کردند از چهار دلیل (قرآن، سنت، اجماع، عقل) سه دلیلش را باطل می داند و می گوید «ما قرآن را قبول داریم قرآن کتاب خداست اما قرآن برای ما نیست قرآن برای ائمه است وی فقط سنت را قبول داشته و معتقد است رساله نوشتن و اجتهاد کردن در مسائل همه حرام اندر حرام است». نهضت وی در دنیای اسلام به نام نهضت اخباریگری معروف است. البته این نهضت به وسیله استاد بحرالعلوم وحید بهبهانی در دوره صفویه سرکوب شد. ایشان نهضت عقل و اجتهاد را در مقابل اخبارین (حدیثی ها) پایه گذاری کرد و از نو اجتهاد را در مقابل این جمود و قشیرگی زنده کرد. بعد از او استاد المتأخرین - مرحوم شیخ انصاری - آخرین ضربه را به نفع اجتهاد و علیه اخباریگری وارد کرد طوری که دیگر بعد از آن اخباریین کمر راست نکردند.

این جریانها در عالم اسلام هم در دنیای تسنن و هم در دنیای تشیع پیدا شد. تفاوت شیعه و سنی در فقه این است که سنیها می گویند ادله فقه چهار چیز است: قرآن، سنت، اجماع و قیاس. ولی علمای شیعه گفته اند ادله فقه چهار چیز است قرآن، سنت، اجماع، عقل. ائمه عقل را تأیید کردند. قیاس را تأیید نکردند و این خود نشان می دهد که روش ائمه و نبی و اهل بیت، علما در ضد عقل نبود.

عوامل تربیت :

1- یکی از استعدادهایی که در انسان قطعاً باید پرورش پیدا کند اراده است. اراده يك قوه و نیروی وابسته به عقل است بر خلاف میل که وابسته به طبیعت انسان است، میل از نوع کشش و جاذبه بیرونی است که اشیاء مورد نیاز، انسان را به سوی خود می کشند ولی اراده يك نیروی درونی است انسان با اراده خودش را از تاثیر نیروهای بیرونی خارج و مستقل می کند اراده هر مقدار قویتر باشد انسان بیشتر مالک خود و کار خود و سرنوشت خود می گردد. مساله اراده یا به تعبیر دیگر تسلط بر نفس و مالکیت نفس در دستورهایی اسلامی تحت عنوان ترکیه نفس و تقوا ذکر شده است. انسان گناه را تحت تاثیر شهوات و میلیهای نفسانی خودش، بر خلاف عقل و ایمانش انجام می دهد حالت گناه، حالت از دست دادن مالکیت نفس در انسانهاست.

ضامن اجرای حکومت عقل و اراده بر میلیها در انسان ایمان است. ایمان قادر است جلو انسان را از منفعت پرستی تا حد زیادی گرفته و هم برای انسانها مطلوبها و خواسته های ماورا منافع فردی و مادی عرضه می دارد مطلوب می سازد و خلق می کند و عقل را به سوی همان مطلوب پیش می برد.

2- مساله دیگر در تربیت عبادت و پرستش و نیایش می باشد که بسیاری از محققان و روانشناسان آن را به عنوان يك حس اصیل در انسان پذیرفته اند که اگر در تربیت بنا شود تربیت کامل می شود باید تقویت گردد. قسمتی از هر دینی عبادت است اما آن چیزی که بیشتر اهمیت دارد رعایت اعتدال و حد وسط است در اسلام عبادت درجات و مراتبی دارد يك درجه عبادت به خاطر طمع به بهشت است یعنی از نوع تجارت بوده و تجارت پیشگی و معامله گری است و يك درجه آن برای ترس از جهنم است. کارشان شبیه بردگان است و بالاتر از این درجات دیگری در عبادت است که نه بهشت است نه جهنم و در احادیث پیغمبر اکرم(ص) و ائمه اطهار روی آن تأکید شده است و عبادت سپاسگزارانه یعنی خدای خود را می شناسد و به خاطر سپاسگزاری او را عبادت می کند که این عبادت احرار و آزادگان است. آن اولی بنده طمع خودش است. دومی بنده ترس خودش است سومی است که از قید طمع و ترس آزاد است و فقط بنده خداست.

از جملات پیامبر در باب ارزش معنوی عبادت این است که: بهترین مردم آن کسی است که به پرستش و نیایش عشق بورزد و از صمیم قلب عبادت را دوست داشته باشد و با بدنش به آن بچسبد و خودش را برای عبادت فارغ کند.

این همان حالتی است که شعرای عرفانی از آن تعبیر به «حضور» می کنند شعر معروف حافظ :

نه حافظ را حضور درس خلوت نه دانشمند را علم الیقینی

اگر کسی به این مرحله رسید دیگر سختی و سستی دنیا برایش علی السویه می شود یعنی دیگر سختی و رنج دنیا اصلاً برایش مفهوم ندارد.

در متن اسلام رابطه انسان با خدا، محبت و رزی به خدا، انقطاع به ذات پروردگار، کاملترین عبادتهاست و توجه زیادی بر آنها شده است. جمله معروف امیرالمومنین (ع) در این باب، « خدایا تو را پرستش نکردم به طمع بهشت و نه از ترس جهنم، بلکه تو را چون شایسته نیایش و پرستش دیدم پرستش کردم» دعای کمیل از اول تا آخر همایش نیایش به معنی است.

عبادت برای بهشت و عبادت برای ترس جهنم ارزش عبادت ابرار را ندارند ولی بی ارزش هم نیستند و برای یک عده مردم یک درجه عالی است. ولی آن کس که خدا را به خاطر خشنودی، اش، عبادت کند او چیزی، دیگری، است مصداق آیه «و خشنودی خداوند از همه اینها بالاتر و بزرگتر است».

نقش عبادت در تربیت :

اگر انسان علاقمند به تربیت خودش و فرزندانش به تربیت اسلامی است و یا می خواهد افرادی را تربیت کند، واقعاً باید به مسأله نیایش، دعا و عبادت اهمیت دهد. مسأله عبادت علاوه بر این که یک حس اصیل است تأثیر زیادی در سایر نواحی انسان دارد و برای همین است که بزرگان همیشه توصیه می کنند هر مقدار کار زیادی داری، در شبانه روز یک ساعت را برای خودت بگذار. اگر تمام ساعات انسان هم وقف خدمت به مردم و خلق خدا باشد در عین حال انسان بی نیاز از اینکه یک ساعت را برای خودش بگذارد نیست. در آن یک ساعت است که انسان درون خودش و به خدای خودش باز گردد و راز و نیاز کردن و مناجات برای خدای خودش و استغفار کردن. خود استغفار یعنی محاسبه نفس کردن. حساب کشیدن از خود.

مردم معتدل و میانه رو در میدانهای جنگ چنان شیرهای باصلابت هستند و در میدان اخلاق مهربان می باشند در خلوت عبادت راکع مساجد و نیایشگرند و از خدا فضل و رحمت می خواهند. اسلام فقط عبادت و ملاک مسلمانی، زیاد مسجد رفتن و زیاد نماز خواندن نیست توجه به یک بعد اجتماعی و یا معنوی انسان در جامعه اسلامی انحراف تلقی شده و مسیر مستقیمی و اصیلی را طی نخواهد کرد. ما نباید جامعیت اسلام را هرگز فراموش کنیم. در واقع عبادت یعنی تبعیت از آن سیر تکاملی که خدا و جهان هستی برای هر موجودی معین کرده تا کمال خود را بیابد و شامل همه موجودات هم می شود « (جمعه / 1) » « (ذاریات / 56) خدا احتیاجی به این نماز ندارد او موجودات را خلق کرده تا هر موجود راه تکاملی خود را طی کند و به هدف خلقت برسد.

در عبادت تکوینی که قرآن هر کاری را که هر موجودی در هر جایی و در هر درجه که هست انجام می دهد تسبیح و عبادت می نامند و آن بر این اساس است که همه موجودات به سوی کمال می روند و کمال مطلق خداست. یعنی همه چیز به سوی خداوند در حرکت است و هر عملی که انسان به انگیزه رضای خدا انجام بدهد عبادت می شود. بنابراین ممکن است خوابیدن، بیداری و غذا خوردن انسان عبادت باشد.

ما در اسلام دو نوع عبادت داریم. عبادت محض یعنی کاری که مصلحتی غیر از عبادت ندارد مثل نماز و یک کارهای دیگری هم داریم که مصلحت های زندگی است و ما می توانیم آن را به صورت عبادت در آوریم و باید هم در آوریم.

3-

از جمله مسائلی که در تعلیم و تربیت اسلامی مطرح است مسأله محبت و نقطه مقابل آن خشم و خشونت است. البته نقطه مقابل محبت معمولاً بغض است. اثر محبت احسان و نرمی است و اثر بغض، خشونت و سختگیری.

(نهج البلاغه، نامه 31) محبتی که واقعاً با مصلحت که شامل زمان حال و زمان آینده باشد با احسان و محبت باشد ممکن است برای برخیها خوشایند و برخی دیگر ناخوشایند باشد.

انسان به خاطر انسانیت با هواست و انسان دوستی همان رعایت مصالح انسانی می باشد. اهمیت نیکی و احسان و محبت به همه مردم بقدری است که در قرآن کریم (ممتحنه 9و8) حتی نسبت به کفار تا حدودی که در او اثر نیک ببخشد نیز توصیه شده است و بعد می فرماید: خدا کسانی را که خوبی کنند و به قسط و عدالت رفتار نمایند دوست می دارد و یا سوره مائده / آیه 8. هرگز کینه و دشمنی یک قومی شما را وادار نکند که بر آنها ظلم و ستم کنید، با آنها هم به عدالت رفتار کنید که عدالت به تقوا نزدیکتر است. آن کسی که به تو بدی می کند تو به نیکوترین وجه به او نیکی کن. (فصلت / 34). همان کسی که با تو دشمنی دارد، او که بدی می کند تو اگر بخشایش و عفو داشته باشی و متقابلاً به او نیکی کن، خواهی دید که دشمنی او تبدیل به دوستی شد. سعدی مضمون این آیه چه نیکو سروده است.

بخش ای پسر کادمیزاده صید به احسان توان کرد وحشی به قید

مسأله «مؤلفه قلوبهم» در اسلام نیز که یکی از مصارف زکات است این است که کافر های ظاهر مسلمان ضعیف الایمانی که اینها را با محبت کردن و حتی به احسان مالی باید نگاه داشت در همین باب است.

4- :

مسأله دیگر در باب تربیت تقویت حس حقیقت جویی است که کم و بیش در همه این غریزه کاوشگر و حقیقت جو وجود دارد و به همین دلیل انسان دنبال علم می رود. که در اسلام دعوت به آن زیاد شده و تحصیل علم فوق العاده تشویق گردیده است و خود تاریخ اسلام نیز از آن حکایت می کند که پیدایش تمدن عظیم اسلامی بر پایه همین خواندن و نوشتن و تعلیم دادن بوده است آنچه مانع کسب علم و حقیقت است مسأله تعصب می باشد که در اسلام با تعصب و عصبیت شدید مبارزه شده است. در نهج البلاغه محور خطبه « قاصعه» که بزرگترین خطبه امیرالمومنین است در مورد تعصب و تکبر است که حضرت بعد از ذکر بدیهای تعصب در آخر می گوید: «اگر بناست برای چیزی تعصب داشته باشید در مورد خوبیها و فضیلت ها باشد».

5- :

عبادت از نظر اسلام یک عامل تربیتی مهمی است که خودش یک پرورشگاه است. در تعلیم و تربیت دینی چون اساس مسأله خدا و پرستش حق است قطعاً مراقبه و محاسبه وجود دارد آن مادر همه مسائل اخلاقی است و مراقبه چیزی است که همیشه باید همراه انسان باشد یعنی همیشه انسان باید حالش مراقبه باشد. در باب محاسبه امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه می فرمایند « . پیش از آنکه از شما حساب بکشند خودتان همین جا از خودتان حساب بکشید و خودتان را اینجا وزن کنید و بکشید پیش از اینکه آنجا شما را بکشند مطابق قرآن ترازویی هست که فقط سبک سنگینی خوب را می سنجد « کسی که میزانهایش سبک است و کسی که میزان هایش سنگین است « .

از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند اولین شرط مراقبه است اما قبل و بعد از مراقبه و محاسبه یک چیزی نیز است قبل از مراقبه «مشارطه» است یعنی انسان اول باید با خودش قرارداد امضا کند که آنها را اغلب روی کاغذ می آورد که یک سری امورات و برنامه های که برای خود تعیین نموده است به آنها عمل نماید و اگر هم مطابق آن عمل نکند مسأله معاقبه یعنی خود را ملامت کردن و اگر کم تخلف کرده باشد و معاتبه در کار می آید (خود را عقوبت کردن) و اگر زیاد تخلف کرده باشد که آن عقوبت کردن ها با روزه ها و با کارهای خیلی سخت بر خود تحمیل کردن و مجازات کردن خود است که اینها از اصول مسلم اخلاق و تربیت اسلامی است.

6-

از دیگر عوامل تربیتی که در تعلیمات اسلامی زیاد هست تفکر است که « . که تفکر را عبادت تلقی کرده اند بنابراین ما سه نوع عبادت داریم عبادت بدنی مثل نماز خواندن، روزه گرفتن، عبادت مالی مثل زکات دادن خمس و به طور کلی انفاقات و عبادت فکری که نامش تفکر است و صرفاً روحی می باشد و تفکر افضل عبادت است اما تفکر در

چه ؟

یکی تفکر در عالم خلقت است برای معرفت و شناسایی خدا و در واقع کشف عالم برای شناختن خدا. دیگری تفکر در تاریخ سرنوشت و سرگذشت اقوام و ملل گذشته است که در خود قرآن قصص، حکایات زیادی که مایه آموزش ما در آنها است بیان نموده است یکی دیگر از تفکرهایی که عبادت است تفکر کردن انسان درباره خودش است یعنی خود انسان موضوع تفکر خودش باشد که این نیز دو گونه است یک وقت انسان به عنوان یک موضوع علمی موضوع تفکر است و یک وقت دیگر انسان درباره کارهای خودش تفکر می کند و اینکه چگونه تصمیم گیرد و چگونه کار کند و کورکورانه تسلیم چیزی نشود که در واقع نوع دوم تفکر درباره خود می باشد. تفکر، شرط اساسی تسلط بر سرنوشت خود و جامعه است که تسلیم اوضاع و احوالی که بر او احاطه کرده است نباشد. در کتاب خواندن، انتخاب دوست انسان باید با فکر انتخاب نماید و انتخاب بدون فکر معنی ندارد هر کاری که می خواهد درباره آن تصمیم بگیرد اول فکر کند بعد تصمیم بگیرد بدون فکر کردن تصمیم گرفتن فایده ای نخواهد داشت. عاقبت بینی اساساً نتیجه تفکر منطقی است تدبر به عاقبت این است که انسان قبل از انجام هر کاری پشت سر هم آن کار مطالعه نموده و نهایت امر را بسنجد.

تفکر باید برای انسان عادت بشود و عادت کردن به تفکر یعنی درباره هر کاری که انسان می خواهد تصمیم بگیرد عادت داشته باشد که قبلاً کاملاً روی آن کار فکر کند و این عمل از نظر اخلاقی نظیر محاسبه النفس است. عبادت بی تفکر ممکن است به صورت یک کار لغو و بیهوده درآید.

7-

در متون اسلامی بابتی تحت عنوان « مجالست و تاثیر مجالست » هم در جهت منفی هم در جهت مثبت که مجالست صالحان آثار نیک فوق العاده دارد و مجالست بدان آثار سوء فوق العاده دارد. پیغمبر اکرم (ص) فرمود : هر کسی به دین دوستش است. مقصود این است که شما اگر کسی را دوست و خلیل بگیرید با کسی دوست بشوید که دین او را هم پذیرفته اید و انسان برای تربیت و اخلاق خودش در معاشر و انیس و رفیق باید انتخاب داشته باشد. با کسی مجالست و هم نشینی کنید که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد و سخنش بر علم شما بیافزاید و ترغیب کننده شما به کار خیر باشد. مولوی شعر خوبی در این زمینه دارد

می رود از سینه ها در سینه ها از ره پنهان صلاح و کینه

صحبت صالح تو را صالح کند صحبت طالح تو را طالح کند

در باب معاشرت آن چیزی که فوق العاده تاثیر دارد پیدا شدن حالت ارادت است و این مساله بزرگترین و بالاترین عامل است در تغییر دادن انسان و اگر بجا بیافتد فوق العاده انسان را خوب می کند و اگر نابجا باشد آتشی است که آدمی را آتش می زند ارادت از مقوله محبت و شیفتگی است اگر انسان فردی را ایده آل و انسان کامل تلقی کند و بعد شیفته اخلاق و روحیات او بشود تاثیر زیادی دارد و انسان را عوض می کند محبت پیغمبر و محبت اولیاء و محبت امیرالمومنین و محبت هر کاملی بزرگترین عامل اصلاح و تربیت انسان است و فلسفه محبت اولیاء و صالحین نیز همین است.

8-

در اسلام ازدواج امر مقدس و یک عبادت تلقی شده است و یکی از علل آن این است که ازدواج قدمی است که انسان از خودپرستی و خود دوستی بر می دارد قبل از ازدواج فقط «من» بود و همه چیز برای «من» بود و اولین مرحله ای که این حصار شکسته می شود در ازدواج است و ملاک ازدواج عشق است و محبت.

9-

جهاد هم خودش یک عاملی است که جانشین نمی پذیرد یعنی امکان ندارد که یک مومن مسلمان جهاد رفته و یک مومن مسلمان جهاد ندیده از نظر روحیه یک جور باشند. پیغمبر اکرم در حدیثی از سنن ابی داود می فرماید: مسلمانی که غزو (جهاد) نکرده باشد یا در دلش حدیث نفس غزو نداشته باشد اگر بمیرد در یک شعبه ای از نفاق مرده است. پیغمبر غزو (جهاد) را عامل اصلاح اخلاق و اصلاح نفس خوانده و اگر غیر این باشد می گوید یک شعبه ای از نفاق در روح انسان وجود دارد.

10-

کار اگر از هر عامل دیگری سازنده تر نباشد نقشش در سازندگی کمتر نیست. هم تربیت بر کار مقدم است و هم کار بر تربیت. و این دو علت و معلول یکدیگرند. انسان سازنده و خالق و آفریننده کار خودش است و هم کار و نوع کار خالق و آفریننده روح و چگونگی انسان است. در اسلام بیکاری مطرود و مردود است و کار به عنوان یک امر مقدس شناخته شده است. خداوند مومنی را که دارای یک حرفه است و بدان اشتغال دارد دوست دارد (وسائل -/ ج 13/ ص 13).

کار کردن یک وظیفه اجتماعی است که اجتماع حقی بر گردن انسان دارد و یک فرد هر چه مصرف می کند محصول کار دیگران است. انسان یک موجود چندکانونی است انسان جسم، قوه تخیل، عقل، دل و ... دارد کار برای جسم انسان ضروری است برای خیال انسان ضروری است. بدن انسان اگر کار نکند مریض می شود تمرکز قوه خیال انسان در سایه کار است. کار موجب جلوگیری از گناه می شود چرا که منشاء بسیاری از گناهان بیکاری است کار علاوه بر اینکه مانع انفجار عملی می شود مانع افکار و وساوس و خیالات شیطانی می گردد. هر کس باید کاری را انتخاب کند که در آن استعداد دارد تا آن کار علاقه او را به خود جذب کند. یکی دیگر از خواص آشکار کار آزمون خود می باشد چرا که انسان بدون آزمون خودش نمی تواند بفهمد که استعداد این کار را دارد یا ندارد دست به کاری بزند و خود را کشف کردن بهترین کشف است. کار روی فکر و عقل انسان اثر می گذارد و آنچه را در پی دارد حساب است و منطق و قانون.

همچنین کار روی احساس انسان اثر می گذارد به قلب انسان خضوع و خشوع می دهد یعنی جلو قساوت قلب را می گیرد و یکی دیگر از فواید تربیتی کار مسأله حفظ شخصیت و حیثیت و استقلال است که تعبیرهای مختلفی دارد مثلاً آبرو.

عبدالعلی آذری، کارشناس آموزش اداره کل تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی